

فرهنگ، واژه‌ای روزمره و پرکاربرد، با مفهومی گسترده و پیچیده است که با چند نظر و اثر علمی نمی‌توان محدوده آن را به آسانی ترسیم کرد؛ زیرا مفهوم و عرصه فرهنگ، از دیرباز در معرض تفسیرهای گوناگون و متنوع بوده است. کتاب فرهنگ‌شناسی در نظر دارد تا بررسی‌های مربوط به فرهنگ را، در ارتباطی منظم، منسجم و سازمان‌یافته - که اجزای آن پیوندی منطقی با هم داشته باشند - به همراه اندیشه‌ای واحد و همگن به نمایش درآورد آنگاه در چارچوبی علمی و برخوردار از پژوهش و بهره‌مند از نگرش تاریخی قرار دهد (ص ۱). به این منظور، مباحث گوناگونی در کتاب، ارائه شده است و طرح این مباحث، با ارائه عقاید و باورهای شماری از فرهنگ‌شناسان، همراهی دارد. در این کتاب تعریف، مفهوم، تأثیرات و سیر تحول فرهنگ، مورد بررسی قرار گرفته است.

۱) **مروری بر ادبیات موجود در باب فرهنگ**
نویسنده "در مروری بر ادبیات تحقیق"



معرفی و نقد کتاب:

فرهنگ‌شناسی (گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن)

دکتر چنگیز پهلوان

کتاب فرهنگ‌شناسی (گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن) را انتشارات پیام امروز، در سال ۱۳۷۸ و در تهران به چاپ رسانده است.

در کشورهای صنعتی می‌پردازد و عقیده دارد که توسعه اقتصادی کشورهای اروپایی و پیشرفته، در درجه اول ناشی از یک انقلاب فکری و فرهنگی بوده است.

آخرین کتابی که در این بخش مورد بررسی قرار گرفته، «فرهنگ‌شناسی» خود نویسنده است که پس از طرح مفاهیم کلیدی مانند فرهنگ و تحولات فرهنگی، فرهنگ‌پذیری، توسعه فرهنگی و صنعت فرهنگ، بحث تجددخواهی را مطرح می‌کند و بر موضع طرفداران آن پای می‌فشارد و عقیده دارد که ساخت قبیله‌ای و عشیره‌ای، از موانع عمده بر سر راه تجددخواهی است؛ پس باید بر این مانع غلبه کرد. وی برخلاف جلال رفیع، اعتقادی به تهاجم فرهنگی ندارد. بلکه بر این عقیده است که فرهنگ‌ها اشاعه می‌یابند و به تبادل با یکدیگر می‌پردازند.

۲) مفاهیم و پیشینه‌ها

واژه فرهنگ سیر تحول تاریخی طولانی‌ای داشته است. فرهنگ، معنای آغازین را که پیامی عملی (به معنی کشت و زرع) داشت، پشت سر گذارد و به سوی معنایی استعاره‌ای سیر کرد. (ص ۴) پس از

نظریات تعدادی از نویسندگان این حوزه در غرب، مانند گزایوه دوپوئی، اینگلهارت و الکساندر کینگ را بررسی کرده است؛ وی در بخش دیگری از واریسی خود درباره ادبیات تحقیق، به آن دسته از متفکران ایرانی که در این حوزه نظریات خویش را ارائه داده‌اند، می‌پردازد.

«فرهنگ مهاجم، فرهنگ مولد» نوشته جلال رفیع نیز در میدان بررسی چنگیز پهلوان قرار گرفته است. وی بیان می‌دارد که جلال رفیع، اشاعه فرهنگ غرب را به مثابه تهاجم فرهنگی بر می‌شمرد؛ آن‌گاه پهلوان به تجزیه و تحلیل این دیدگاه می‌پردازد. پرویز ورجاوند نیز در سطح خرد، در کتاب «پیشرفت و توسعه بر بنیاد فرهنگی» به بررسی این پدیده پرداخته است و در پایان کار چنین عقیده دارد که گذشته از ایجاد سازمانها و مراکز اطلاعاتی، پژوهشی و آموزشی مناسب، باید دریافتهای خود را از درون پالایشگاه فرهنگ ملی بگذراند تا راه به جایی برده شود.

از دیگر آثاری که مورد توجه پهلوان قرار گرفته، بخشی از کتاب «توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل» محمود سریع‌القلم است که در آن، نویسنده به تأثیر فرهنگ بر توسعه

۳) مفهوم فرهنگ در مکاتب مختلف

فصل دوم این کتاب، به بررسی فرهنگ در مکاتب گوناگون پرداخته است. دیدگاه‌های انسان‌شناسان و قوم‌شناسان همراه با نظریات دانشمندانی چون دورکیم، لوی برول، فراتمن بواس، مالدینوفسکی، روت بنددیکت، مارگارت مید و لوی اشتراوس، درباره مفهوم فرهنگ ارائه شده است. نویسنده در این فصل، خاطرنشان می‌کند که مفهوم فرهنگ در آغاز، در انسان‌شناسی به‌ویژه از آن رو به کار گرفته شد که قبول خصوصیات مشترک گونه‌ای خاص از رفتار را که در نوع انسان بسیار تکامل یافته است، به تعریف کشید، بی‌آنکه یکسره منکر وجود هر نوع نشانه‌ای از این دست در سایر موجودات شود. (ص ۳۶)

نیاز پدید آمده برای شناخت این نوع خاص از رفتار در میان انسانها، موجب شد که مفهوم فرهنگ بتواند در مسیر توصیف و تبیین این‌گونه از خصوصیات مشترک در میان انسانها و تشخیص تفاوت ویژگی‌های آن با رفتارهای رایج در حیوانات، همچون ابزاری سودمند و سخت مؤثر به کار آفتد. در این رشته، مفهوم فرهنگ محدود به داشتن آگاهی در حوزه‌های خاص از دانشها

تعریف فرهنگ، باید جایگاه آن از جایگاه تمدن متمایز شود «تمامی مفاهیم، نظریه‌ها، شناختها و اندیشه‌هایی که مذاهب، علوم، هنرها و فنون را شکل می‌دهد، در حوزه فرهنگ واقع می‌شود؛ آنچه به تمدن تعلق می‌گیرد، عبارت است از "جلوه مشخص یا تحقق دانشهای گوناگونی که بر اثر فرهنگ کسب شده است" (ص ۱۵). با این حال، نویسنده تصریح می‌کند که نمی‌توان میان فرهنگ و تمدن، به آسانی و با اتکا به روش دوقطبی‌سازی تمایز قایل شد و هر پدیده و مقوله‌ای را منتسب به این یا آن کرد؛ او چنین باور دارد که اگر این معناهای دوگانه را نیز در نظر بگیریم و به اصطلاح، با دوگانه‌سازی پیش برویم، باز باید این واقعیت را بپذیریم که رابطه فرهنگ و تمدن، رابطه‌ای پیچیده و تأثیرگذار بر یکدیگر است. نکته دیگری که باید در بررسی فرهنگ به آن توجه کرد، این است که فرهنگ در جامعه رخ نشان می‌دهد و سیر می‌کند؛ پس، قابل اشاعه، انتقال و واگذاری و نیز در خور تغییر و تکثیر است. به همین اعتبار، نویسنده معتقد است که هر جامعه‌ای را می‌توان یک فرهنگ دانست.

فرهنگی از یاد نرفت، اما آنچه لازم است تا افق تازه‌ای بگشاید، مسأله تغییراتی است که بر اثر تماسهای فرهنگی پدید می‌آید.

فرهنگ‌پذیری، متغیرهایی دارد که به آنها اشاره کوتاهی می‌شود. میزان تمایز و تفاوت فرهنگها، شرایط و شدت تماس (تماس ممکن است خصمانه باشد یا دوستانه)، کارگزاران تماس، موقعیتهای فرادستی و فرودستی و جهت جریان تماس از متغیرهای فرهنگ‌پذیری هستند (ص ۶-۱۰۵). حال، با توجه به متغیرهای یاد شده، چند جریان و روند ممکن است به وقوع بپیوندد. جانشینی، افزودن، درهم‌آمیزی، فرهنگ زاینده بنیان‌گذارانه و طردکننده از جمله جریانهایی هستند که با اشاعه فرهنگ از یک حوزه به حوزه دیگر به وقوع می‌پیوندد. این متغیرها و روندها می‌توانند انواع فرهنگ‌پذیری را پدید آورند. اختلاط یا جذب، الحاق، خاموشی و انطباق از گونه‌های عمده فرهنگ‌پذیری به شمار می‌روند (ص ۷-۱۰۶).

۵) توسعه فرهنگی

توسعه از جمله مباحثی است که در دهه‌های اخیر و در ابعاد گوناگون مورد توجه

نمی‌شود. فرهنگ در انسان‌شناسی، تمامی شیوه‌های رفتاری ناشی از فعالیت‌های انسانی را دربرمی‌گیرد. بنابراین، دانشمندان این رشته چنین نتیجه می‌گیرند که تفاوت و تمایز میان افراد متمدن و نامتمدن، پایه و اساس قابل‌اعتنایی ندارد؛ زیرا همه تمدنها مرحله‌ای خاص از فرهنگ به شمار می‌روند.

۴) فرهنگ‌پذیری

فصل سوم اثر، به اشاعه و نفوذ فرهنگ می‌پردازد. به جرأت می‌توان گفت که دگرگونی فرهنگی، به میزان درخور توجهی بر اثر اشاعه فرهنگ یعنی بخش عناصر فرهنگی از جامعه‌ای به جامعه دیگر تحقق می‌یابد. بدین ترتیب، پژوهشگران را برآن داشت که درباره فرهنگ‌پذیری، مطالعات منظمی را در پیش بگیرند. به‌طور کلی، مطالعات راجع به مفهوم فرهنگ، مبتنی بر دو محور بوده است: بررسی فرهنگهای خاص و تأمل درباره اصول عام و فراگیر (ص ۱۰۳). مباحثی که راجع به فرهنگ‌پذیری به راه افتاد، منظر تازه‌ای در حوزه تئوری در برابر پژوهشهای فرهنگی گشود. گرچه موضوعات مربوط به تماس

۶) مطالعات موردی در باب توسعه فرهنگی

فصلهای پنجم و ششم، به بررسی توسعه فرهنگی در قاره‌های اروپا، آفریقا و آسیا اختصاص یافته است. در بخش نخست، نویسنده چنین باور دارد که مفهوم توسعه در اساس، جزئی جدایی ناپذیر از رشد جامعه‌های صنعتی در اروپا از قرن هجدهم بود که نخست در انگلیس و سپس در دیگر کشورهای اروپایی بازشناخته شد. وی چنین می‌پندارد که از نظر تحلیلی، توسعه فرهنگی، واکنشی به رشد اقتصادی است و بر الگوهای کمی و تفاوتی مبتنی است که به کیفیت در رشد یا در زندگی توجه دارد. پس از این مقدمه، سیاستهای فرهنگی در اروپا مورد توجه قرار می‌گیرد. در این قسمت، بحث دو الگوی اقتصاد لیبرال و اقتصاد برنامه‌ریزی شده، مورد بررسی قرار گرفته است؛ سپس در ادامه این بخش، بحث هویت فرهنگی در اروپا از دیدگاههای مختلف مطرح می‌شود.

در بخش دوم، توسعه فرهنگی در آفریقا بررسی شده است. نویسنده بحث را از پیدایش استعمار در آفریقا آغاز می‌کند. برای آفریقایان بیش از هر چیز رهایی از استعمار از اولویت برخوردار بوده است. مبارزه در

نظریه پردازان علوم انسانی قرار گرفته و در همین راستا، نظریاتی نیز درباره توسعه فرهنگی طرح و بررسی شده است. توسعه می‌تواند معنایی وسیع و همه جانبه یابد؛ در محور چنین توسعه‌ای، انسان قرار می‌گیرد. این انسان الزاماً به گروه‌های ویژه یعنی به نخبگان جامعه بستگی دارد. توسعه فرهنگی، همه مردمان را هدف قرار می‌دهد. اما در بررسی توسعه فرهنگی، باید به

چند محور توجه کرد: نخست اینکه، فرهنگ عامل پویایی در مسیر توسعه و دگرگونی جامعه است. دوم اینکه، فرهنگها بر اثر تماس میان مردمان مختلف، تغییر می‌پذیرد. از این جهت، فرهنگهای منزوی و فرهنگهای اقلیت، که از جریان اصلی جامعه به دور افتاده‌اند، جلوه‌ای ثابت به خود می‌گیرند؛ در نهایت نیز اگر توسعه مانند فرهنگ، جریانی پویا و متحول به حساب بیاید، در این صورت نمی‌توان به توسعه به‌عنوان جریانی هموار و موزون نگاه کرد. سنتها، باورها، حقوق بنیادی انسانها، نظام ارزشی و نحوه زندگی افراد، از جمله عوامل مؤثر بر فرهنگ هستند. اما باید توجه داشت که این عوامل ممکن است تأثیری مثبت یا منفی، بر جریان توسعه داشته باشد.

در هر مقطعی، با آرمان معینی جلوه کرده است. در ادامه، نویسنده نظر خود را درباره این برخوردها بیان می‌کند:

«کسانی که با تمام قوا بر ساخت اقتصاد قبیله‌ای، عشیره‌ای و فئودالی تاختند و منادی بر پای اقتصاد سراسری و ملی شدند تا بتوانند پاسخگوی نیازهای تازه جهان باشند، بی‌هیچ تأملی، بر بقای موجودیت فرهنگ و تمدن کشورشان یاری رسانده‌اند.»

نویسنده در ادامه، به گذشته رجعت می‌کند و معتقد است که فرهنگهای بزرگ آسیایی همواره نسبت به خود، آگاهی داشته و به خلاقیت فرهنگی ارج نهاده‌اند. با همه لشکرکشیها، ستیزها و ویرانی‌هایی که در طول تاریخ روی داده است، فرهیختگان آسیایی نیک می‌دانستند که چگونه فرهنگ خود را حفظ کنند.

۷) صنعت فرهنگ

این صنعت از لحاظ تاریخی، قدمتی طولانی دارد؛ اما از جنگ جهانی دوم به این سو، ما شاهد رشد فزاینده صنعت فرهنگ هستیم و پدیده‌های تازه‌ای از درون پیشرفت

راه استعمار زدایی، مبارزه‌ای پیچیده و دارای چند بُعد بود. آفریقاییان در مسیر این مبارزه، در واحدهای سیاسی گوناگونی جای گرفتند که حاصل سیاستهای استعماری بود. از این رو، مباحث فرهنگی و هویت فرهنگی در کشورهای آفریقایی اهمیتی حیاتی و تعیین کننده دارد؛ چراکه بر نحوه همزیستی این کشورها و استمرار صلح در این قاره، اثر می‌گذارد.

در بخش آخر، نمایی از برخورد کشورهای آسیایی در برابر تحول فرهنگی ارائه می‌شود. همه کشورهای آسیایی در این رهگذر، سرنوشت مشابهی نداشتند و تحول و دگرگونی فرهنگی در همه آنها، یکسان و همزمان روی نداده است. از این گذشته، در کشورهای آسیایی، برخورد گروههای اجتماعی با جهان و اندیشه‌های نو، که در بستر فرهنگی دیگر شکل گرفته بود، تجلی واحدی نداشت. در برخی کشورها، دولت مردان، با چهره‌های گشاده، به استقبال تجددخواهان می‌رفتند و در کشورهایی نیز، فرمانروایان دست در دست نیروهای بازدارنده، از پذیرش تغییر سرباز می‌زدند. از اینها که بگذریم، تجدد خواهی در هر کشوری به گونه‌ای خاص بوده است و

عنصر فرهنگ خودی تأکید می‌شود. از این گذشته، در اساس ساختار «دولت ملی» بنا به تعریف کلاسیک، خواستار تقویت روند ادغام و حتی همسان‌سازی در درون خود است؛ بدین معنی که می‌خواهد یک فرهنگ ملی را در دل خود به نمایش در آورد و با اتکا به آن، هویت خود را سامان بدهد. با این حال، اگر بخواهیم منظر تأملات نظری خود را بگسترانیم و بر مبنای همین واحد سیاسی ملی پیش برویم، آن‌گاه می‌توان منطقاً به این نتیجه رسید که فرهنگ جهانی تنها در صورت وجود یک دولت جهانی میسر خواهد بود، هرچند که ایجاد یک دولت جهانی از آرمانهای کهنی است که نویسندگان و نظریه‌پردازانی، در گذشته و حال، به آن توجه داشته‌اند. با این حال، فکر برپایی یک دولت جهانی، براساس امکانات کنونی، هواخواهانی جدی در مقیاسی وسیع ندارد. با وجود این، جای نومی‌دی نیست؛ اندک اندک جریان فراملی در جهان، در حوزه‌هایی چون اقتصاد، فرهنگ و سیاست، بیش از گذشته شدت و حدت یافته است؛ به این اعتبار، باید به نگرشی دیگر از فرهنگ روی آورد تا بتوان در کنار یا همراه با حضور دولت‌های ملی به فهم

چشمگیر این صنعت، پدیدار شده است. تلویزیون و صنعت‌های وابسته به آن، دانشگاه‌های کامپیوتری، تمامی صنعت ویدئو و بسیاری چیزهای دیگر، زاینده تحولات چند دهه اخیر است. امروزه نیز شاهد توسعه روز افزون ماهواره هستیم که ابعاد فنی گسترده‌ای را داراست. نگارنده اثر، به نقش توسعه صنعت فرهنگ بر فرهنگ می‌پردازد و معتقد است که در دراز مدت، شیوه تجلی فرهنگ، نوع تحول محتوا و نقش آن، به گونه‌ای فزاینده از صنعتی شدن نظام تولید و اشاعه پیام‌های فرهنگی تأثیر می‌پذیرد. در نتیجه، بی‌اعتنایی به صنعت فرهنگ یا ناچیز جلوه دادن آن، می‌تواند به خام‌اندیشی میدان تازه‌ای بدهد که جز سرانجامی مرگبار برای یک فرهنگ نخواهد داشت. (ص ۷-۳۳۶) بدین ترتیب، سیاست‌گذاران جهان سوم باید موقعتیت تازه‌ای را که ناخواسته برایشان فراهم آمده است، درست درک کنند و حساب شده عمل کنند.

۸ جهانی‌شدن

امروزه چارچوب «دولت ملی» بر جهان حاکم است. در این چارچوب، همواره بر

بررسی فراگردهای جهانی شدن و تحقیق در مورد نحوه پویایی این جریانها، با توجه به شیوه زندگی روزانه مردم، در مورد مطالعات فرهنگی است تا بتواند تأثیر این فراگردها را بر راهبردهای روند ملت بفهمد و به گونه‌ای رسا ارزیابی کند. این امر را نباید به معنای نفی و انکار نقش مطالعات خاص قلمداد کرد. باید بیاموزیم که چگونه جهانی بیندیشیم و محلی عمل کنیم.

کتاب «فرهنگ‌شناسی» اثر دکتر چنگیز پهلوان، به فرهنگ و مفهوم آن و چگونگی آثار آن پرداخته است و تا اندازه‌ای از فرهنگ و سیر تحول آن، از گذشته تا حال، شناختی را ارائه می‌دهد. این اثر می‌تواند باب پژوهشهای دیگری را در عرصه فوق بگشاید. با این همه، مطالعه این کتاب سؤالاتی را هم در ذهن ایجاد می‌کند. نخست اینکه، اگر فرهنگ هر گروه، قبیله و قوم منحصر به فرد است و با سایر فرهنگها تمایز دارد، ما چگونه می‌توانیم به جهانی شدن فرهنگ خوش بین باشیم؟ نویسنده تصریح می‌کند که فرهنگ جهانی بیانگر حضور یک فرهنگ غالب نخواهد بود؛ بلکه حاصل همزیستی چند جانبه، میان تمدنها است. در عین حال، نویسنده

کوششها و حرکتهایی که فراسوی مرزها به صورت مستقل از ساختارهای ملی عمل می‌کنند، دست یافت. (ص ۴۰۲) هر چند که باید توجه داشت که جوامع مختلف توان یکسانی در اشاعه یا دست‌کم تبادل عناصر فرهنگی خود، در آن سوی مرزها ندارند. با توجه به گسترش صنعت فرهنگ در کشورهای صنعتی، ممکن است جهانی شدن فرهنگ، جریانی یک سویه پیدا کند که پیامدهای بعدی آن غیر قابل پیش‌بینی خواهد بود یا دست‌کم، برخلاف عقیده نویسنده، ممکن است به همزیستی نینجامد.

۹) زمینه‌های فرهنگ‌شناسی

نگارنده اثر، در این بخش بر آن است که برخی از خصوصیات و مباحث مربوط به مطالعات فرهنگی را به گونه‌ای که در انگلیس رواج یافته است، بشناساند. مطالعات فرهنگی در این کشور، در واکنش به تعریف غالب از فرهنگ، در سنت محافظه کارانه نقد ادبی سر برآورد و می‌خواست این سنت را به چالش بکشد. از نظر نویسنده، وظیفه عمده مطالعات فرهنگی در چنین شرایطی، عبارت از

نیز، ارتباط میان آنها چگونه خواهد بود؟ آیا این ارتباطات یک سویه هستند یا آنکه با توجه به تحول صنعت فرهنگ، در برخی کشورها، ممکن است به شکل دو سویه نیز بروز کند؟

عباس سلیمان نژاد

“فرهنگ‌شناسی” نحوه تحقیق این امر را به روشنی مشخص نمی‌کند و فقط پاسخی کلی و مبهم به خواننده ارائه می‌دهد. نکته دیگر اینکه، اگر نویسنده، فرهنگ را در کل به منزله یک نظام در نظر بگیرد، آنگاه این نظام چگونه بر سایر نظامها تأثیر می‌گذارد و





پڙوڻ شڪاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی